

نگاهی به زمینه‌های اجتماعی-روانی شکست حکومت مشروطه و به قدرت رسیدن رضا خان در ایران

بهروز علیخانی*

(تاریخ دریافت ۹۵/۰۵/۰۴، تاریخ پذیرش ۹۵/۱۱/۲۰)

چکیده: یکی از جنبه‌های اصلی فرایند دموکراتیزه شدن جوامع جنبه عادت‌واره‌ای یا هابیتوسی آن است. در اغلب پژوهش‌های پیرامون موضوع دموکراسی از این جنبه معمولاً یا به عنوان بعد «فرهنگی» و یا مولفه‌ای از ویژگی «فرهنگ سیاسی» یاد می‌شود. در این نوشتار بر ارائه مفاهیم دقیق‌تری برای درک این بعد از فرایندهای دموکراتیزه شدن یا دموکراسی زدایی تلاش گردیده است. با استفاده از مطالعه موردی چرایی و چگونگی به قدرت رسیدن رضاشاه، سعی بر نشان دادن ارتباط این جنبه‌ها با هم شده است. از این منظر، فرضیه اصلی این نوشتار این است که به قدرت رسیدن رضاخان ارتباط بسیار تنگاتنگی با عادت‌واره (هابیتوس) اجتماعی یا الگوهای احساسی-رفتاری آن زمان بسیاری از ایرانیان از جمله سیاستمداران و روشنفکران داشته است. در جریان تغییر نهادهای سیاسی پس از انقلاب مشروطه به سمت دموکراتیزه شدن، این الگوها به‌طور هم‌پا تغییر نکردند و به این ترتیب به صورت مستقیم و غیرمستقیم نقشی اساسی در بازتولید نهادهای غیردمومراتیک سابق ایفا نمودند.

*هیأت علمی دانشکده جامعه‌شناسی دانشگاه مونستر در آلمان behrooz_al@yahoo.com

مفاهیم کلیدی: جامعه‌شناسی فرایندی؛ حکومت مشروطه؛ دموکراسی زدایی، عادت‌واره‌ای دموکراتیزه شدن؛ کند-سرعتی الگوهای رفتاری-احساسی اجتماعی، ناهمزمانی توسعه.

مقدمه

بسیاری از ما ایرانیان همواره آرزو داریم که مشکلات مان یا به‌وسیله اشخاص قدرتمند و یا با سلب قدرت از آن‌ها برطرف گردد و زمانی که به تاریخ‌مان نگاه می‌کنیم، بیشتر از موفقیت و ناکامی‌چنین اشخاصی سخن می‌گوییم. این واقعیت، تاثیر پنهان امیال توده‌ها در قالب شخصیت‌های مقتدر و کاریزماتیک را نشان می‌دهد. یکی از نتایج چنین برداشتی از تاریخ این است که ما درگیر این توهم می‌مانیم که اگرچه پیشینیان ما همواره حسرت رسیدن به دموکراسی را داشتند، اما تا به امروز دموکراسی از آن‌ها گرفته شده است. این‌گونه است که ما به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه مسئولیت را از خود و خود جمعی مان سلب می‌کنیم. نتیجه چنین عکس‌العملی این است که علاوه بر برجسته نمودن بیش از حد نقش اشخاص کاریزماتیک، تامل درباره الگوهای احساسی و رفتاری مشترک‌مان (عادت‌واره اجتماعی)^۱ و سهم آن‌ها در تاریخ پر فراز و نشیب مان کمتر لحاظ می‌گردد. در چنین شرایطی فرصت برای هضم و یادگیری از تجربه‌های منفی و مثبت جمعی پیشین و نیاکان مان فراهم نشده و بنابراین تاریخ همواره به تکرار خود هشدار می‌دهد.

مطالعات مربوط به انقلاب مشروطه در ایران به شدت سیاست زده و بیشتر تحت تاثیر علائق، تمایلات و ترس‌های شخصی و جمعی نویسندگان قرار داشته است. در چنین فضای ایدئولوژیکی فرصت برای پژوهش‌های نسبتاً بی طرفانه و انتقادی کمتر فراهم شده است. علاوه بر آن از نظر تقسیم بندی تاریخی نیز، معمولاً پژوهش‌های انجام شده درباره این دوره از دوره بعدی تاریخ ایران منفک می‌شوند. اما در واقع فرایند به قدرت رسیدن رضاخان در سال ۱۲۹۹ از رویدادهایی که منجر به انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ گردید، جدا و مستقل نیست. مشروطه خواهان خود نیز سهم عظیمی در به قدرت رسیدن چنین شخصیت کاریزماتیکیی ایفا نمودند. اگر این فرایند را صرفاً بر اساس توانایی‌های خارق‌العاده رضاشاه یا توطئه دولت بریتانیا تبیین کنیم، از واقعیت پیچیده فرایندهای اجتماعی و سیاسی در این مرحله از تحول جامعه ایران چشم پوشیده‌ایم. تنها با استفاده از مطالعات نظری-تجربی، بدور از حب و بغض امکان نزدیک‌تر شدن به ساختار واقعی فرایندهای آن زمان فراهم می‌گردد. عدم درک درست از رویدادهای قبل و بعد از انقلاب مشروطه می‌تواند فرد را تسلیم برداشت‌های اراده گرایانه و توطئه پندار در به قدرت رسیدن رضا خان نماید، همان‌گونه که در فضای علمی و عمومی همچنان چنین برداشت‌هایی رایج می‌باشند. مهمترین مسئله‌ای که مغفول

1. social habitus

واقع شده عبارت است از: نقش ساختار شخصیت شمار بسیاری از ایرانیان آن زمان، بویژه بازیگران سیاسی‌ای است که در جهت این فرایندهای «دموکراسی زدایی نهادی» تأثیر فراوانی گذاشتند. این نوشتار مختصر که چکیده رساله دکترای نگارنده است، که در سال ۱۳۹۰ در دانشگاه هانور آلمان به پایان رسید، نشان می‌دهد که تصویر آرمان‌گرایانه رایج در ادبیات این دوره از تاریخ ایرانیان که با ایده آلیزه کردن مشروطه خواهان به عنوان دموکرات‌ها و روشنگران واقعی همراه است، چندان با واقعیت آن دوره، حداقل در مورد بسیاری از مشروطه خواهان منطبق نیست (علیخانی، ۲۰۱۲). بررسی واقع‌بینانه تری از ساختار این فرایندهای اجتماعی-سیاسی کمک خواهد کرد تصویر واقع‌بینانه تری از دوره مشروطه و تحولات بعد از آن فراهم شود. در این نوشتار ابتدا سعی خواهد شد تعریف جدیدی از «دموکراسی» ارائه شده و رفتار بازیگران سیاسی دوران مشروطه از این زاویه مورد بررسی قرار گیرد.

مفهوم دموکراسی بر اساس جامعه‌شناسی فرایندی

جامعه‌شناسی فرایندی به نوع خاصی از جامعه‌شناسی اطلاق می‌شود، که از اواخر نیمه اول قرن بیستم توسط نوربرت الیاس در نقد تئوری‌های مسلط در حوزه علوم انسانی از جمله تئوری‌های فلسفی کلاسیک، و همچنین در نقد نگرش‌های غالب جامعه‌شناسی، از جمله جامعه‌شناسی مارکسیستی، جامعه‌شناسی فردگرای لیبرالی و جامعه‌شناسی سیستم‌ها، تدوین گردید. الیاس سعی نمود با یک تحقیق بین رشته‌ای و با پیوند زدن علم جامعه‌شناسی با علوم روانشناسی و زیست‌شناسی، تئوری همه جانبه‌تر و دقیق‌تری برای درک و توضیح چرایی و چگونگی فرایندهای اجتماعی بر اساس مطالعه موردی تجربه تاریخی برخی از جوامع اروپایی ارائه دهد. وی به گفته خود انسان را با همه ویژگی‌ها و نیازهای اجتماعی، روانی و بیولوژیک‌اش در مرکز تحقیق قرار داد. در کتاب دوجلدی‌اش به نام «درباره فرایند تمدن» الیاس سعی نمود که بر اساس یک تحقیق روانشناسی اجتماعی، زمینه‌های اجتماعی-روانی تغییر الگوهای احساسی و رفتاری انسان‌ها در برخی از جوامع اروپای غربی را توضیح دهد (الیاس، ۲۰۰۹). وی در این کتاب، بر عکس تئوری‌هایی که از رنسانس برای توضیح تحولات جدید در اروپا آغاز می‌کنند، از قرون وسطی و تحولات اجتماعی-روانی‌ای که منجر به رنسانس و دیگر تحولات در اروپای غربی شدند، آغاز کرد. بر اساس این مطالعه موردی، الیاس تلاش کرد که درهم‌تنیدگی سه ساختار، یعنی ساختار شکل‌گیری و تحول دولت، ساختار جامعه و ساختار شخصیت انسان‌ها را نشان دهد. از نظر وی تحول در ساختار جامعه و ساختار شخصیت در اروپای غربی همپای فرایند تحول دولت اتفاق افتاده است (الیاس، ۱۹۹۲: ۳۷۲ پاورقی). به عبارت دیگر بدون تشکیل دولت مدرن، درجه تمدنی ساختار شخصیت انسان‌ها و روابط آن‌ها با هم به شکل امروزی آن نبود. الیاس معتقد است، با تشکیل ملت-دولت‌ها

در اروپای غربی و ایجاد نهادهای جدیدی مانند پلیس، دادگاه، زندان و سایر نهادهای دولت، خشونت فیزیکی به صورت انحصاری در اختیار دولت قرار گرفت. اعضای این جوامع در طی گذر زمان این مساله را تا حد زیادی درونی کردند؛ که نه از راه خشونت فیزیکی بلکه تنها از راه‌های مسالمت‌آمیز می‌توانند به حل و فصل نزاع‌های شخصی و عقیدتی خود در جوامع شان بپردازند. بدون درونی کردن چنین مسئله‌ای، ایجاد و حفظ یک حکومت پارلمانی که نه بر اساس خشونت و حذف فیزیکی بلکه بر پایه مکالمه از راه گفت‌وگو و تعامل است تقریباً غیر ممکن بود (الیاس، ۱۹۹۰: ۴۱۱ پاورقی). قابل ذکر است که واژه تمدن در کار الیاس نه به معنی روزمره و معمول آن، بلکه به معنای جامعه‌شناسانه آن به کار رفته است. برای فهم این واژه باید از کاربرد ارزش گذاری شده و ایستای این واژه فاصله گرفت. این واژه در کار الیاس برای نشان دادن یک تغییر تدریجی و جهت‌دار در ساختار شخصیت انسان‌های یک جامعه استفاده می‌شود. در جریان این تغییر، ساختار کنترل احساسی و رفتاری انسان‌ها باثبات‌تر، همه‌جانبه‌تر و دائمی‌تر می‌شود (الیاس، ۱۹۸۶: ۳۸۲-۳۸۷). در جریان این فرایند همچنین توانایی دورنگری و خود-کنترلی افراد جامعه بیشتر می‌شود. این فرایندهای تمدنی یا هابیتوسی، همپای فرایندهای شکل‌گیری حکومت‌های پارلمانی و نظام‌های چند حزبی جدید می‌باشند (الیاس، ۲۰۰۴: ۶۵ پاورقی). تقلیل فرایندهای توسعه به جنبه اقتصادی یا سیاسی آن در پژوهش‌های غالب منجر به عدم درک درست از سایر فرایندهای همپای توسعه جوامع در سطح احساسی-روانی شده است. مطالعه جنبه تمدنی فرایندهای توسعه به مطالعه تحولات در این سطح اشاره دارد.

چشم‌اندازی که الیاس به صورت کلی در آثار مختلف خود درباره فرایند دموکراتیزه شدن جوامع اروپای غربی ارائه داد در اوایل دهه نود قرن بیستم توسط یک جامعه‌شناس ایرانی الاصل در آلمان به صورت سیستماتیک‌تر و دقیق‌تری برای توضیح مشکلات دموکراسی در کشورهای خاورمیانه، مخصوصاً ایران بکار گرفته شد. داود غلام آزاد که قبل از آشنائی با تئوری الیاس، در مورد علل و عوامل وقوع انقلاب اسلامی تحقیق می‌کرد، سعی نمود با کمک این تئوری و اصطلاحات و مفاهیم آن، دست به تدوین مدلی برای توضیح مفهوم «دموکراسی» و فرایندهایی که منجر به دموکراتیزه شدن و دموکراسی زدائی جوامع مختلف می‌شوند بزند. پیش از پرداختن به رویدادهای دوران مشروطه و ارزیابی این تحولات از منظر این مدل، نگارنده این نوشتار بی‌ارتباط نمی‌بیند که به صورت کوتاه برای روشن شدن مفهوم «دموکراسی» از منظر جامعه‌شناسی فرایندی به ابعادی که داود غلام آزاد به آن پرداخته اشاره ای داشته باشد. به طور ساده و کلی می‌توان گفت، این مدل دارای سه بعد اساسی می‌باشد.

۱- بعد کارکردی فرایند دموکراتیزه شدن^۱

این بعد شامل تغییر نقش‌ها و کارکردهایی می‌باشد که انسان‌ها و گروه‌های انسانی در یک جامعه متقابلاً ایفا می‌کنند. نشان دادن تاثیر این تغییرات در تحول موازنه قدرت میان این انسان‌ها و گروه‌های انسانی از منظر این بعد مورد بررسی قرار می‌گیرد. در جریان این فرایند ساختار سلسله مراتبی جامعه دچار تغییر می‌شود. نوربرت الیاس این فرایند را «دموکراتیزه شدن کارکردی» می‌نامد (الیاس، ۱۹۷۸: ۶۸). در جریان دموکراتیزه شدن کارکردی، توازن بیشتری از نظر اعمال قدرت بین انسان‌ها و گروه‌های مختلف در جامعه بوجود می‌آید و منابع قدرت به نحو یکسان‌تری تقسیم می‌شوند. از این بعد دموکراتیزه شدن جوامع به عنوان «دموکراتیزه شدن پنهان» یا «مخفی» نیز یاد شده است (غلام‌زاد، ۱۹۹۷: ۳۶۴). از منظر جامعه‌شناسی فرایندی برای روشن تر شدن این مفهوم، به‌طور ملموس به تغییر وابستگی‌های کارکردی میان پنج گروه و طبقه اجتماعی پرداخته شده است. از تغییر مناسبات قدرت میان این گروه‌ها به عنوان «محورهای اصلی تنش» در جریان فرایند دموکراتیزه شدن کارکردی نام برده شده است. این محورهای اصلی تنش عبارتند از: تغییر وابستگی‌های کارکردی میان زنان و مردان، فرزندان و والدین، گروه‌های مختلف قومی-مذهبی، روابط میان کار و سرمایه و در نهایت وابستگی‌های کارکردی میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان. بدین ترتیب در جریان دموکراتیزه شدن کارکردی، توازن قوا میان گروه‌های فوق‌الذکر به نفع گروه‌های ضعیف‌تر سابق دچار تغییر می‌شود. قابل ذکر است که تغییر موازنه قدرت میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان فقط به یکی از محورهای اصلی تنش در جریان فرایند دموکراتیزه شدن کارکردی اشاره دارد. به همین دلیل تقلیل مطالعات مربوط به فرایندهای دموکراتیزه شدن جوامع به جنبه سیاسی آن تقلیل‌گمراه‌کننده‌ای است.

۲- بعد عادت‌واره‌ای فرایند دموکراتیزه شدن

این بعد شامل درونی شدن و درک عمیق تغییرات توازن قوا توسط انسان‌ها و گروه‌های درگیر در جریان دموکراتیزه شدن کارکردی می‌شود. بدین ترتیب کل ساختار کنترل‌گریزی و احساسی انسان‌ها در جهت کارکردها و روابط قدرت جدیدشان تغییر نموده و افراد بر اساس الگوهای احساسی و رفتاری جدیدی ارتباطشان را با خود و انسان‌های دیگر تجربه می‌کنند. زیردستان و پیرامونیان سابق در پنج محور اصلی تنش ذکر شده در بالا، در جریان دموکراتیزه شدن عادت‌واره‌ای دیگر حاضر به پیروی بدون قید و شرط از قدرتمندان و بالادستان سابق نمی‌باشند و خواهان مشارکت در منابع قدرتی می‌شوند که تا آن زمان در انحصار گروه‌های غالب بوده است. به عنوان

1. functional democratization

مثال بدون این تغییر عادت‌واره‌ای، فهم تفاوت میان واژه گانی همچون «بند»، «برده» و «رعیت» با واژه «شهروند» در محور اصلی تنش رابطه میان حکومت کنندگان و حکومت شوندگان امکان پذیر نمی‌باشد. واژه شهروند در مقایسه با سایر واژگان دربرگیرنده این تغییر عادت‌واره‌ای انسان‌های یک جامعه و تغییر تصویرشان از خود و دیگر انسان‌های در آن جامعه است. واژه شهروند تنها بر اساس وظیفه صرف تعریف نمی‌شود. یک شهروند دارای حقوق مشخص است که نسبت به آن‌ها کاملاً آگاه است.

تغییر واژه «ضعیفه» به «خانم» نیز نشان از تاثیر فرایند دموکراتیزه شده کارکردی و عادت‌واره‌ای در محور اصلی تنش رابطه زنان و مردان دارد. در جریان این فرایند زن دیگر خواهان ماندن در خانه نمی‌باشد و خواهان مشارکت بیشتر در منابع قدرت مردان در حوزه عمومی است. مرد نیز در جریان دموکراتیزه شدن عادت‌واره‌ای مانع ورود زن به عرصه عمومی نمی‌شود چراکه تصویرش از زن به عنوان موجودی ضعیف دچار تغییر می‌شود. در جریان فرایند دموکراتیزه شدن عادت‌واره‌ای، افراد به نوعی از بلوغ سیاسی دست می‌یابند. به عبارت دیگر در طول این فرایند حاشیه نشینان و کم قدرتان سابق به نوع جدیدی از خودآگاهی دست یافته، که از خودآگاهی دوران کم قدرتی‌شان بسیار متفاوت است. تصور بالادستان سابق از خود و زیردستان سابق نیز در جریان این فرایند دچار تغییر می‌شود. این بعد از فرایند دموکراتیزه شدن در شرایط عادی به‌طور متوسط حداقل سه تا پنج نسل به طول می‌انجامد. چنین عادت‌واره اجتماعی‌ای مقدمه لازم برای ایجاد و حفظ بلندمدت حکومت‌ها و جوامع دموکراتیک است. بر مبنای مطالعات تجربی نوربرت الیاس، داوود غلام آزاد و همچنین مطالعات مقایسه‌ای نویسنده این مقاله در چرایی و چگونگی به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، ناپلئون سوم در فرانسه، رضاخان در ایران و ژنرال سیسی در مصر، لیست زیر از مشخصات اصلی انسان‌هایی که از نظر عادت‌واره‌ای دموکراتیک هستند تدوین گردیده است:

- ۱- داشتن درجه بالایی از خود کنترلی و دید بلندمدت، به ویژه در شرایط بحرانی.
- ۲- توانایی قضاوت شخصی: عدم پیروی و اطاعت مطلق از مراجع بیرونی و شکل‌گیری مراجع قضاوت کم و بیش مستقل درونی مانند اخلاق و وجدان.
- ۳- توانایی احساسی سازش و اعطای امتیاز به مخالفان سیاسی.
- ۴- توانایی احساسی فکر نکردن در قالب‌های دو قطبی و سیاه و سفید.
- ۵- توانایی احساسی تحمل اختلاف نظر و تفاوت.
- ۶- توانایی احساسی فکر و عمل نکردن بر اساس سلسله مراتب قدرت و منزلت موجود.
- ۷- احترام به حقوق بشر، به ویژه حقوق زنان و اقلیت‌ها.

۸- اعتقاد به روش‌های مسالمت آمیز حل و فصل درگیری‌های سیاسی و اجتماعی: صرف نظر از اعمال هر نوع خشونت فیزیکی، مگر در شرایط اضطراری دفاع از خود.

۳- بعد نهادی فرایند دموکراتیزه شدن^۱

درونی شدن تغییر وابستگی‌های کارکردی می‌تواند در شرایط مناسب خود را در قالب هنجارها و ارزش‌های اجتماعی و نهایتاً در قوانین و نحوه تنظیم روابط گروه‌های انسانی متبلور سازد. در واقع تغییر ساختار نهادهای حکومتی تنها یکی از جنبه‌های دموکراتیزه شدن نهادی می‌باشد. در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که تدوین این مدل تئوریک فقط برای فهم آسان‌تر فرایندهای درهم تنیده دموکراتیزه شدن جوامع مختلف می‌باشد. روند این فرایندها در عالم واقع از پیچیدگی بیشتری برخوردار می‌باشد. هدف غلام آزاد از تدوین این مدل نقد بسیاری از نظریه‌های دموکراسی مخصوصاً در رشته علوم سیاسی است که فرایند دموکراتیزه شدن جوامع را فقط به یکی از بعدها اساسی آن، یعنی بعد نهادی و حکومتی تقلیل می‌دهند. در صورتی که چنانچه فرد به فرایند دموکراتیزه شدن جوامع اروپایی نگاه کند، پی خواهد برد که دموکراسی نهادی (حکومت‌های پارلمانی و چند حزبی) پدیده نسبتاً متاخری در تاریخ این جوامع می‌باشد که خود ریشه در دموکراتیزه شدن کارکردی و تحولات اجتماعی-روانی سده‌های پیشین این جوامع دارد. هر گونه نگاه علت و معلولی بین این ابعاد نشان از عدم توجه به درهم تنیدگی آن‌ها در روند دموکراتیزه شدن جوامع اروپایی دارد. البته نمونه‌های تاریخی مانند حکومت وایمار در آلمان و جمهوری دوم فرانسه نیز وجود دارند که مسئله «ناهمزمانی توسعه» میان این ابعاد را نشان می‌دهند. بر اساس این دو نمونه تاریخی می‌توان مشاهده کرد که در برخی موارد فرایندهای اجتماعی نه مطابق با شرایط و نیازهای اجتماعی، بلکه بعد از وقایعی مانند جنگ و انقلاب توسط گروهایی از نخبگان از بالا و با سرعت به سمت خاصی سوق داده شده‌اند. در چنین شرایطی است که امکان مقاومت الگوهای احساسی-رفتاری بسیاری از اعضای جامعه در برابر این تغییرات سریع نهادی وجود دارد. به عقیده غلام آزاد وقوع انقلاب اسلامی نیز نتیجه ناهمزمانی این سه بعد و سرعت کمتر تغییر الگوهای احساسی-رفتاری نسبت به سرعت تغییر سایر ابعاد، به‌خصوص بعد نهادی بوده است. جریان نوسازی سریع و ناموزون محمدرضا شاه از جمله انقلاب سفید و مهاجرت گسترده روستائیان به شهرها باعث بهم خوردن سریع بافت اجتماعی در جامعه ایرانی گردید. انسان‌هایی که بر اساس الگوهای احساسی-رفتاری پیشین، روابطشان با دنیای ماورای انسانی، با انسان‌های دیگر و با خود را تنظیم می‌کردند، وادار به تغییر تنظیم سریع این روابط در شرایط جدیدشان شده بودند.

1. institutional democratization

این تجربه باعث شده بود که این انسان‌ها به نوعی سردرگمی و مشکلات هویتی دچار شوند. بدین ترتیب بسیج این نیروها توسط گروه‌هایی که با الگوهای احساسی-رفتاری آن‌ها آشنا تر بودند کار مشکلی نبود. عدم توان حکومت پهلوی در درک صحیح این تحولات و عدم تمایل و توان آن نظام در مشارکت و همگرایی سیاسی-اجتماعی این توده‌های از ریشه بریده در نهادهای سیاسی-اجتماعی، به نارضایتی و رادیکال تر شدن هر چه بیشتر این جریان‌ها انجامید (غلام آزاد، ۲۰۰۱: ۶۱۷ پاورقی). جو دو قطبی بین المللی حاکم بر آن دوران نیز به این تنش‌ها دامن زد.

به نظر می‌رسد که شکست حکومت مشروطه و روی کار آمدن رضاخان نیز تا حد زیادی به مسئله ناهمزمانی توسعه این سه بعد دموکراتیزه شدن بر می‌گردد. در حالی که در طول مدت بسیار کمی در سطح نهادی یک جهش عظیم دموکراتیزه شدن اتفاق افتاد، در سطوح دیگر مخصوصاً در سطح عادت‌واره‌ای یا الگوهای رفتاری و احساسی (هابیتوس اجتماعی) سرعت این تغییرات بسیار کندتر بود. بدون شک عوامل داخلی و خارجی بسیاری در شکست پروژه مشروطیت سهیم بوده‌اند. در این نوشتار سعی بر تقلیل همه ی جنبه‌ها و دلایل ناکامی مشروطه به جنبه هابیتوسی آن نیست، بلکه سعی اصلی بر این است که بر یکی از جنبه‌های مهم حکومت مداری مشروطه تاکید شود که در تحقیق درباره «علل شکست حکومت مشروطه» حداقل کمتر مورد توجه و بررسی قرار گرفته شده است. بدون در نظر گرفتن این جنبه ارزیابی اهمیت سایر جنبه‌ها مشکل خواهد بود. داده‌ها و اطلاعات مورد نیاز این تحقیق، از منابع تاریخی مربوط به ایران به دست آمده است. روش اصلی در این مطالعه، روش تاریخی-تفسیری است که به کمک اطلاعات اقتباسی از منابع فوق، به استدلال و تحلیل جهت اثبات فرضیه‌ای پرداخته‌ایم که در چکیده ذکر شده است.

انقلاب مشروطه: از «دموکراتیزه شدن نهادی» تا «دموکراسی زدایی نهادی»

تجربه‌های تلخ جنگ‌های شکست خورده در میانه قرن نوزدهم در برابر حکومت‌های سازمان یافته ملی ای همچون روسیه و بریتانیا، به میل شدیدی در میان نخبگان سیاسی ایران آن زمان برای اصلاحات شد. با این‌که نخستین اصلاحات در امور نظامی انجام پذیرفت، اما به تدریج این اصلاحات به بخش‌های سیاسی و اقتصادی نیز کشیده شدند (آدمیت، ۱۳۸۵: ۱۶۲). هدف اصلی، تاسیس یک «حکومت قدرتمند مرکزی» بود که بتواند از شهروندان در مقابل حمله خارجی محافظت کند. اما حکومت خاندان قاجار از اساس دچار ضعف‌های ساختاری عمده‌ای بود. از اصلاحات جدی و با دوام به دلیل فساد داخلی دربار ممانعت می‌شد. موقعیت «نیمه استعماری» ایران نیز از شکل‌گیری یک حکومت مرکزی قدرتمند جلوگیری می‌کرد (اشرف، ۱۳۵۹: ۴۶). با این وجود در دوران سلطنت خاندان قاجار، به‌ویژه در دوره پادشاهی طولانی مدت ناصرالدین شاه، یک طبقه

متوسط کوچک اما در حال رشد ظهور کرد. این طبقه بعدها نقش مهمی در انقلاب مشروطه ایفا کرد (فوران، ۱۳۸۶: ۱۹۵). مهمترین درخواست انقلابیون تحت رهبری روحانیون، بازاری‌ها و تجار در ابتدا تاسیس یک «عدالت‌خانه» بود، نهادی شبیه به یک دادگاه امروزی. اما به تدریج خواسته انقلابیون به اصطلاح روشن فکر و آشنای با سیستم‌های سیاسی دراروپای غربی به نتیجه رسید و تاسیس یک «مجلس نمایندگان» به یکی از تقاضاهای اصلی انقلاب تبدیل گشت (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۴۳-۴۵). در یک برهه زمانی نسبتاً کوتاه در سطح نهادی یک «سلطنت مشروطه» برقرار شد و قانون اساسی ای بر اساس قوانین اساسی حکومت‌های پارلمانی در کشورهای اروپایی، به خصوص فرانسه و بلژیک تدوین گردید.

ناکامی سلطنت مشروطه و بازگشت دوباره یک حکومت خودکامه، این بار تحت امر رضاشاه پهلوی تنها نوزده سال پس از انقلاب مشروطه نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن روش‌های حل و فصل نزاع‌های سیاسی بین مشروطه خواهان از نخستین تا پنجمین مجلس را درک کرد. از چشم انداز جامعه‌شناسی-فرایندی، این «دموکراسی زدایی نهادی»^۱ (غلام آزاد، ۱۹۹۷: ۳۷۰) ناشی از «کند-سرعتی الگوهای رفتاری-احساسی اجتماعی»^۲ (الیاس، ۲۰۰۱: ۲۱۱) اکثریت مشروطه خواهان در مقابل با تغییرات سریع‌تر نهادهای سیاسی در آن دوره فهمیده می‌شود: در بیانی روشن تر، در حالی که یک جهش قوی دموکراتیزه شدن در سطوح نهادی و کارکردی، پس از انقلاب مشروطه دیده می‌شود، همزمان شاهد تداوم الگوهای احساسی-رفتاری غیر دموکراتیک بسیاری از مشروطه خواهان هستیم. همچنانکه هم اکنون در اکثر تحقیقات درباره این موضوع رایج است، این الزامات و فشارهای عادت‌واره‌ای نمی‌توانند در صورت تقلیل «دموکراسی» به جنبه‌های نهادی یا به صورت کلی به تنش میان «سنت» و «مدرنیته» یا «مذهب» و «تجدد» درک گردند. اگر بخواهیم از این اصطلاحات دوقطبی و نادقیق ایدئولوژیک استفاده کنیم باید بگوییم از منظر این نوشتار بسیاری از کسانی که نام «مدرن»، «دموکرات»، «روشنفکر» و یا «مشروطه یا تجدد خواه» بر خود می‌نهادند، خود از نظر الگوی احساسی-رفتاری به شدت «سنتی» بودند. الزامات عادت‌واره‌ای می‌توانند همه جوامع را در هر سطحی از دموکراسی به مسیر دموکراسی زدایی نهادی وادار کنند (علیخانی، ۲۰۱۴). در مطالعات مربوط به «دموکراسی» معمولاً سعی می‌شود از این الزامات بعنوان «الزامات فرهنگی» نام برده شود. نگارنده ی این نوشتار نیز در اقدامی مشابه در پایان نامه کارشناسی ارشد خود در دانشگاه تهران با عنوان «چندپارگی فرهنگی و نقش آن بر توسعه سیاسی در ایران» در سال ۱۳۸۲، از قالب مفهومی «فرهنگ سیاسی» برای فهم جنبه‌های «ذهنی» مشکلات فرایندهای

-
1. institutional de-democratisation
 2. drag effect of the social habitus

دموکراتیزه شدن جامعه ایران استفاده نمود. ولی با نگاهی متاخر، اصطلاح «الزامات عادت‌واره‌ای»^۱ را اصطلاحی ملموس‌تر، دقیق‌تر و فرایندی‌تری ارزیابی می‌نماید. مطالعه الگوهای احساسی-رفتاری و ناهمزمانی احتمالی آن‌ها با جنبه‌های نهادی و کارکردی فرایندهای دموکراتیزه شدن و دموکراسی زدایی به صورت تجربی کار ساده‌تر و عملی‌تری بوده و به کمک این اصطلاح نشان دادن سمت و سوی این تغییرات در جهت‌های مختلف نیز میسرتر می‌باشد.

در ادامه این نوشتار تلاش خواهد شد با استفاده از نمونه موردی حکومت مشروطه در ایران مختصراً نشان داده شود که چگونه گروه کثیری از مشروطه خواهان خواسته یا ناخواسته، خود به دلیل الگوهای رفتاری و احساسی غیر دموکراتیک اجتماعی شان توانستند بر روی فرایند دموکراسی زدایی نهادی در جامعه آن زمان ایران تأثیری اساسی برجا بگذارند. بر طبق این رویکرد جامعه شناسانه، پیدایش رضاخان همچون پیدایش بسیاری از اشخاص کاریزماتیک دیگر پس از دوره‌ای از بی‌نظمی و بی‌ثباتی در دوران حکومت پارلمانی مشروطه به عنوان محصولی از نیازهای اجتماعی اکثر اعضای جامعه‌ای که به لحاظ احساسی میل شدیدی به رهبری قدرتمند داشتند ارزیابی می‌شود. از آنجایی که بازیگران سیاسی در حکومت مشروطه، به دلیل الزامات و فشار الگوهای رفتاری-احساسی، به بی‌نظمی و هرج و مرج دامن می‌زدند، نیاز به چنین رهبر نیرومندی به تدریج ایجاد شد، با این امید که بتواند همه چیز را دوباره «از بالا»، تا جایی که ممکن بود منظم و باثبات گرداند (الیاس، ۱۹۹۰: ۴۹). در جامعه ایرانی در طول سلطنت مشروطه (۱۲۸۵-۱۳۰۴) فرصت کافی و مناسبی برای فراهم سازی موقعیت ظهور چنین رهبر کاریزماتیکی که بتواند پاسخ رضایت بخشی به نیازهای اکثریت ایرانیان خسته از هرج و مرج و بی‌ثباتی بدهد بوجود آمده بود. رضاخان شخصاً در مقایسه با دیگر رقبایش از این ظرفیت به نحو بهتری عملی کرد. برای این که دلایل افزایش قدرت رضا خان نه تنها به‌عنوان شخص رضا خان، بلکه موقعیت اجتماعی ایشان به‌عنوان فرمانده نیروهای نظامی را درک کنیم، باید به بررسی تحولاتی بپردازیم که در خلال دوره نوزده ساله پس از انقلاب مشروطه، به ناکامی سلطنت مشروطه منجر شدند. با توجه به این که رهبران کاریزماتیک تنها در بستر و متن تحولات اجتماعی خاصی ظهور می‌یابند، توضیح چرایی و چگونگی ظهور انسان‌های کاریزماتیک بدون بررسی این ساختار، کار بسیار مشکلی می‌باشد.

منازعات در نخستین و دومین مجلس

اگر مباحث مشروطه خواهان را از نخستین مجلس بررسی نماییم، آنچه قابل توجه می‌باشد این است که بیش از آن که برخوردها و اختلافات به روش پارلمانی حل و فصل شوند، از راه اعمال

1. habitual constraints

خشونت به رفع اختلافات سیاسی پرداخته می‌شد. این مطلب در سخنان بعضی از مشروطه خواهان به وضوح دیده می‌شود. به‌طور مثال، سخنرانی سید حسن تقی زاده رهبر «دموکرات‌ها» در مجلس اول نشان از چنین رویکردی دارد. وی در سخنرانی خود خطاب به سایر نمایندگان مجلس اول می‌گوید: «نباید این پارلمان را با پارلمان‌های دویست، سیصد ساله ممالک مشروطه قیاس کرد که فقط دولت از پارلمان نظارت و رای بخواند. اگر مجلس ما تا ده سال دیگر هم در وزارتخانه‌ها نظارت داشته باشد و هیچ گونه خلاقی واقع نشود، باز هم نتیجه نخواهد داشت. چنانکه مکرر گفته شده این مجلس از راه‌های عادی نمی‌تواند داخل کار شود، بلکه یک قوه فوق‌العاده و پنجه آهنینی باید مملکت را اصلاح نماید و موسس ادارات بشود، چنانکه محمد علی پاشا در مصر و ناپلئون در فرانسه کردند و باید فهمید که مراد از اصلاحات چیست.» (آدمیت، ۱۹۸۵: ۳۶۶).

از دیدگاه فریدون آدمیت، فرقه دموکرات اصولاً به آداب «پارلمانتاریسم» واقعی نمی‌گذاشت و دائم در پی کارشکنی و ایجاد بحران سیاسی بود. به گفته وی این فرقه همچنین از روش «ترور» در رسیدن به اهدافش رویگردان نبود: «آن هم نه در جهت ترور انقلابی و برانداختن دشمنان حکومت ملی مشروطه، بلکه به منظور نابود کردن عناصر حزب مخالف و در جهت تمایلات فردی» (آدمیت، ۱۳۶۳: ۱۴۰).

نوع تفکر در قالب‌های سپاه - سفید و دوست - دشمن از سوی بسیاری از مشروطه خواهان، آن‌ها را وادار می‌کرد تا به رقبای سیاسی شان به صورت دشمن تمام عیار بنگرند. به همین خاطر، هر نوع تلاشی برای میانجی‌گری، سازش، توافق و یا آشتی با این دشمن تمام عیار غیرممکن به نظر می‌رسید. در حالی که واژه‌هایی مانند «سازش» و «مصالحه» جزء عناصر اساسی هر شکل پارلمانی حکومتی می‌باشند، این واژه‌ها اغلب در زبان مشروطه خواهان در ارتباط تنگاتنگی با واژه «خیانت» و «تسلیم» مورد استفاده و کاربرد قرار می‌گرفتند. فرقی هم نمی‌کرد که آیا گروه مقابل، سایر مشروطه خواهان باشند یا شاه و متحدانش (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۴۳-۴۵). از نظر همایون کاتوزیان، سازش ناپذیری یکی از اجزای اصلی رفتار سیاسی در ایران حتی تا به امروز بوده است: «به این معنی که هیچ نتیجه دیگری مگر حذف کامل طرف دیگر به عنوان یک نیروی سیاسی، رضایت طرف نخست را فراهم نمی‌کرد» (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۷۷). از نظر وی در تاریخ نگاری مسلط ایران به سیاست مداران مصالحه جو و سازشگری مانند مخبر السلطنه، ناصرالملک و بهبهانی و تا حدی مستوفی الممالک، مشیرالدوله و موتمن الملک به چشم انسان‌هایی «کودن، کسالت آور و حتی مشکوک» نگریسته می‌شود (همان: ۱۷۸).

ترور نخست وزیر امین السلطان در شهریور ۱۲۸۶، بمب گذاری علیه محمدعلی شاه در آبان ۱۲۸۶ و پیامدهای بعدی این بمب گذاری از مهمترین رویدادهای زمان مجلس اول به شمار

می‌آیند. بدون در نظر گرفتن این رویدادها، توضیح چرایی حمله قوای محمد علی شاه به مجلس و هجده ماه بسته ماندن آن دشوار است. در این نوشتار، هدف تمرکز بر روی مقصرنمایی‌های متقابل معمول نیست، بلکه بیش از هر چیز تلاش برای درک دینامیک و سمت و سوی تحولاتی است که تنها می‌تواند از طریق چگونگی روابط گروه‌های درگیر فهمیده شود. اگر چه ممکن است این مسئله از نظر احساسی رضایت بخش باشد که «گناه» چنین رویدادهایی را همان‌گونه که در تاریخ نگاری غالب، و دانش عمومی ما متداول است، به صورت اراده گرایانه‌ای به گردن محمد علی شاه بیندازیم، اما این مسئله با واقعیت رویدادهای آن زمان انطباق زیادی ندارد. در واقع این بمب گذاری علیه محمدعلی شاه نبود که خصومت وی را علیه مشروطه خواهان برانگیخت، بلکه عکس العمل مجلس در پیگرد قانونی مجرمان این بمب گذاری بود که نقش مهمی را در افزایش خصومت شاه نسبت به مشروطه خواهان بازی کرد. از دیدگاه منصوره اتحادیه، پس از بمب گذاری، شاه احساس کرد که از طرف مجلس تنها گذاشته شده است (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۲۵۸). او نه روز بعد در نامه‌ای به مجلس از کندی تحقیقات شکایت کرد و گفت امیدوار است که نتایج را در آینده ای نزدیک ببیند (آدمیت، ۱۳۷۲: ۲۷۴). در حالی که پس از بازداشت افرادی نزدیک به یک بخش از مشروطه خواهان، معروف به «مشروطه خواهان تندرو»، انجمن‌های مختلف سیاسی و مشروطه خواهان هم مشرب به این رویه به شدت اعتراض کردند. آن‌ها خواهان آزادی فوری متهمان، قبل از شروع هرگونه مراحل دادرسی بودند (همان: ۲۸۰). سرانجام شاه تحت چنین فشاری تن به آزادی مظنونان بمب گذاری داد. هرچند که وی در نامه اش به مجلس ناراضیتی و احساس عمیق تحقیرش نسبت به این رویداد را نمایان می‌کند. وی در این نامه می‌نویسد: «اگر مردم نمی‌خواهند که من آنانی که قصد کشتنم را داشتند پیگیری کنم، من نیز از پیگیری آنها صرف نظر می‌کنم». (رئیس نیا، ۱۳۵۹: ۶۲).

محمد علی شاه در مدت سه ماه، از زمان بمب گذاری علیه او تا حمله اش به مجلس، با دور جدیدی از تهدیدات، اتهامات و توهین‌ها مواجه شد. برای مثال در روزنامه معروف «روح القدس»، وی به سرنوشتی مشابه با لویی شانزدهم و نخست وزیر ترور شده اش، امین السلطان تهدید شد (آبادیان، ۱۳۸۵: ۹۰). در مقاله ای در همین روزنامه، آقا عباس [صراف آقا تبریزی] قاتل نخست وزیر، با امام علی(ع)، نخستین امام شیعیان مقایسه گردید (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۱۵۰). اما شاید مهمترین عامل عصبانیت شاه مقاله ای بود که در روزنامه «مساوات» چاپ شد. این مسئله منجر به یکی از آخرین تنش‌ها بین او و «مشروطه خواهان رادیکال» پیش از حمله وی به مجلس گردید. در این مقاله نویسنده مسئله پاکدامنی مادر شاه و به تبع آن مشروعیت جانشینی وی را زیر سوال برد (دولت آبادی، جلد ۲، ۱۳۸۷: ۶۶۴). اگر چه محمد علی شاه علیه مدیر این روزنامه ی مشروطه خواه اقامه دعوا کرد، اما نه تنها مدیر روزنامه به جلسه دادگاه نرفت بلکه یکی از شماره‌های

روزنامه خود را اختصاص به حمله به چنین محکمه ای داد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۷۳). همچنین امضاهایی در ملا عام بر روی یک تکه پارچه سفید رنگ بلند جمع آوری شد که در آن ادعا شد که محمدعلی شاه پسر واقعی پدرش نبوده است (آبادیان، ۱۳۸۵: ۹۶). از این که محمدعلی شاه از بودن شاه‌ی مشروط راضی نبود، شکی نیست ولی مشروطه خواهان نیز خود به گرایش‌های خصمانه شاه نسبت به خودشان به شدت دامن زدند، چیزی که در بلندمدت نه به نفع حکومت مشروطه و نه بنفع مشروطه خواهان تمام شد. بدین ترتیب، آنها خواسته و ناخواسته در بسته شدن راه برای هر گونه امکان چانه زنی، امتیاز دهی و امتیاز گیری سیاسی در یک بازی «برد-برد» سیاسی نقش کم و بیش عمده ای ایفا کردند. الزامات و فشارهای عادت‌واره‌ای یا هابیتوسی آنها را وادار به فکر و عمل کردن به شیوه ی خاصی می‌کرد. از این شیوه تنها به عنوان یک شیوه «غیر-عقلانی» یاد کردن، حق مطلب را به خوبی ادا نمی‌کند. این شیوه نشان از ساختار شخصیت انسان‌هایی دارد که تنها از طریق شیوه خاصی از بازی سیاسی ارضاء احساسی می‌شوند. برای یک شخص انحصارگرا بازی برد-برد کردن به ارضاء احساسی نمی‌انجامد. امتیاز دادن به مخالف برای فردی با این ساختار شخصیت بسیار مشکل است.

پس از قتل امین السلطان هیچ کس نتوانست نقش میانجی گری بین مجلس و شاه را به خوبی او پر کند. این خلاء به تشدید بیشتر تنش‌ها میان شاه و مشروطه خواهان دامن زد (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۶: ۲۴). اگر این گروه از مشروطه خواهان به اندازه کافی دوراندیش بودند و کنترل لازم را بر احساس خود داشتند - دو ویژگی اصلی انسان‌های دموکرات عادت‌واره‌ای - پیشاپیش درباره عواقب منفی ترور امین السلطان تامل می‌کردند. فریدون آدمیت یکی از مورخان درباره آن دوره، خشونت‌های اعمال شده توسط مشروطه خواهان رادیکال را از این منظر نقد می‌کند. از نظر او کشتن این شخصیت میانجی گر «لایق و عمل گرا» در نهایت، به مشروطیت آسیب جدی وارد کرد. او به طور ضمنی به فقدان «دوراندیشی» این گروه از مشروطه خواهان رادیکال اشاره می‌کند و به زبان جامعه شناختی فرایندی به «الزامات عادت‌واره‌ای یا هابیتوسی» یک حکومت مشروطه پارلمانی تاکید می‌کند. وی در این رابطه می‌نویسد: «اما افراطیون افراطی تر و کوتاه بین تر از این بودند که در آن مساله بسیار مهم و باریک بیندیشند و روشی پیش بگیرند که مصلحت مجلس ملی و عقل و تدبیر عملی حکم می‌کرد.» (آدمیت، ۱۳۷۲: ۱۸۳).

خطرهای این روش رادیکال برای این شکل جدید حکومت را همچنین می‌توان از نامه‌های طالبوف تبریزی استخراج کرد. وی که از جانب «رادیکال‌های» تبریزی به عنوان کاندیدا برای مجلس جدید معرفی شده بود، این پیشنهاد را نپذیرفت. او در خصوص نپذیرفتن این پیشنهاد در نامه ای به دیگر دوست رادیکال اش دهخدا می‌نویسد: «عجیب است که در ایران بر سر آزادی عقاید

جنگ می‌کنند، ولی هیچ‌کس به عقیده دیگری وقعی نمی‌گذارد سهل است اگر کسی اظهار رای وعقیده نماید، متهم و واجب‌القتل، مستبد، اعیان پرست، خودپسند، نمی‌دانم چه و چه نامیده می‌شود و این نام را کسی می‌دهد که در هفت آسیا یک مثنال آرد ندارد، یعنی نه روح دارد، نه علم، نه تجربه، فقط یک ششلول دارد.» (آرین پور، ۱۳۵۱: ۲۹۰).

در نامه ای دیگر به روزنامه انجمن، طالبوف به رادیکال‌ها در باره نابالغی سیاسی مشروطه خواهان و خطرات بروز هرج و مرج در کشور هشدار می‌دهد: «ایران تا کنون اسیر یک گاو دوشاخه استبداد بود، اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود، به گاو هزار شاخه رجاله دچار گردد. آن وقت مستبدین به نابالغی ما می‌خندند و دشمنان اطراف شادی کنان لاجول کنند. فاش می‌گوییم که من این مسئله بی‌چون و چرا می‌بینم.» (همان، ۲۹۱).

در مجلس دوم نیز گروه قدرتمندی از مشروطه خواهان به شکل و روش مشابهی به حل منازعات و اختلافات سیاسی متقابل‌شان پرداختند. چنین چیزی منجر به ضعف روزافزون دولت مرکزی شد. شکل‌گیری دولتی کارآمد و با ثبات به دلیل مشاجرات در این مجلس تقریباً غیرممکن بود. مباحثات بین گروه‌های مختلف مشروطه خواه همیشه تاثیر منفی مستقیمی بر روی کابینه‌های دولت می‌گذاشت که وابسته به اکثریت‌های پارلمانی بودند (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۴۸۳).

از نزاع با روسیه و به تبع آن بسته شدن سه ساله مجلس پس از هجوم قوای روس به ایران نیز می‌توانست جلوگیری شود، اگر الزامات و فشارهای عادت‌واره‌ای بخش اعظمی از نمایندگان مجلس این امکان را می‌داد. داستان از این قرار بود که در سال ۱۲۹۰ مشاور مالی آمریکایی، مورگان شوستر از جانب دولت برای انجام اصلاحات در نظام مالی استخدام شد. این تصمیم در حالی گرفته شد که پس از قرارداد انگلیس و روسیه در سال ۱۲۸۶ بخش شمالی ایران به‌عنوان منطقه تحت نفوذ روس‌ها در نظر گرفته شده بود. به‌همین دلیل آن‌ها با تصمیم شوستر مبنی بر تاسیس یک ژاندارمری که بوسیله افسران انگلیسی اداره می‌شد در منطقه تحت نفوذشان مخالفت کردند. اختصاص مشاغل رده بالا به دموکرات‌های ضدروسی در این نیروی نظامی جدید، مقاومت روسیه علیه شوستر را تقویت کرد (ملکزاده، ۱۳۷۳: ۱۳۷۵-۱۳۷۸). حادثه دیگری که باعث برانگیخته شدن بیشتر روس‌ها گردید ماجرای برخورد با شعاع السلطنه برادر محمد علی شاه تبعید شده بود. وی یکی از ثروتمندترین اشخاص در کشور و حامی پروپا قرص اهداف سیاسی روسیه در ایران به‌شمار می‌رفت. پس از کودتای نافرجام برادرش محمد علی شاه، دولت ایران به شوستر دستور داد که اموال وی را به عنوان غرامت به‌دلیل صدمه‌ای که دولت از بابت آن کودتا دیده بود مصادره نماید. روس‌ها خود را موظف دیدند که از متحدشان حمایت کنند و فوراً قشونی به بندرانزلی در شمال ایران فرستادند تا با فشار از اجرای این فرمان جلوگیری شود و همچنین از دولت ایران بخواهند که از

شعاع السلطنه معذرت خواهی کند (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱۲۸۵-۱۲۹۱). سرانجام استخدام دو شهروند بریتانیایی دیگر در منطقه تحت نفوذ روس‌ها و همچنین سازش ناپذیری جناح بزرگی از مشروطه خواهان نسبت به خواسته‌های روس‌ها منجر به اولتیماتومی از جانب آن‌ها گشت که در آن خواستار اخراج فوری شوستر و معذرت خواهی رسمی از جانب دولت ایران شدند. وقتی تقاضای شان به اجرا در نیامد آن‌ها نیز تهدید کردند که با قوایشان به طرف تهران حرکت خواهند کرد. اگرچه اکثریت اعضای پارلمان همچنان اصرار به مقاومت در برابر این همسایه قدرتمند داشتند اما کابینه این تهدید را جدی ارزیابی کرد و از مجلس درخواست اخراج شوستر را نمود (اتحادیه، ۱۳۷۵: ۱۲۸). همچنین گروهی از مشروطه خواهان میانه رو براین عقیده بودند که کشور برای ایستادگی در مقابل روسیه بیش از اندازه ضعیف است و امکان تجزیه و فروپاشی وجود دارد. آنها در آن زمان خاص سیاستی عملگرایانه‌تر، بر اساس مصالحه و دوستی با همسایه نیرومند را ترجیح می‌دادند (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۴۱۷). با این حال اکثریت اعضای مجلس، بویژه دموکرات‌ها به مقاومت کردن اصرار ورزیدند و سرانجام موفق شدند دست بالا را در تصمیم گیری در مجلس به دست آورند. شعار «یا مرگ یا آزادی» نشان از رویکرد سیاسی سازش ناپذیر آن‌ها دارد (همان: ۴۰۵). در جریان حرکت قشون روسیه به طرف تهران، اعضای احزاب و جناح‌های مختلف در مجلس، کمیته ای را به قصد ارائه راه حل‌های ممکن و تصمیم گیری‌های فوری تشکیل دادند. یکی از اعضای این کمیته توافق، درباره راه حل‌های مطروحه این‌چنین گزارش می‌دهد: «پس از گفت‌وگو و مطالعه و بحث طولانی چون همه یقین داشتیم که دولت روس جز اشغال ایران و از میان بردن استقلال این کشور مقصود و منظوری ندارد، با این‌که می‌دانستیم قادر به جنگ و مقاومت و بیرون کردن قشون نیرومند روس از خاک ایران نیستیم، به پیروی از گفته و دستور شاعر بلند پایه ملی فردوسی که می‌فرماید (چو ایران نباشد تن من مباد) مرگ با نام را بر زندگی با ننگ ترجیح دادیم و تصمیم گرفتیم که در مقابل ظلم و بیدادگری به قیمت جان خود بایستیم و فداکاری کنیم و اگر نتوانستیم وطن را نجات دهیم لااقل در راه وطن جان بدهیم.» (ملکزاده، ۱۳۷۳: ۱۴۶۰).^۱

این خصلت سازش ناپذیر و کوتاه بینانه بعضی از مشروطه خواهان در اشتیاق آن‌ها در به مخاطره افکندن زندگی خویش را می‌توان همچتین در برخورد آن‌ها با کسانی که تلاش برای یافتن راه حلی برای عبور از این بحران داشتند، مشاهده کرد. آن‌ها افرادی که از ناصرالملک حمایت می‌کردند و برای برقراری صلح با روس‌ها تلاش می‌نمودند را به عنوان «خائن» تلقی می‌کردند. به عنوان مثال یکی از مشروطه خواهان در مقابل هزاران شنونده، این‌چنین سخنرانی کرد: «با علم به این‌که جنگ بر فتح دشمن و مغلوبیت ما منتهی می‌شد بهتر می‌دانستیم که مملکت با مقاومت و فداکاری افرادش از میان برود و در تاریخ ننویسند که یک ملت چندین هزار ساله با پستی و بیشرفی

حاضر نشد خون خودش را در راه وطن و شرافت بریزد و ناجوانمردانه تسلیم دشمن شد و مملکت را به رایگان تقدیم دشمن کرد.» (همان: ۱۶۱۲).ⁱⁱ

از نامه تقی زاده به مجلس که در آن زمان در نتیجه قتل آیت الله بهبهانی در تبعید نگاشته شد، می‌توان شدت نگرانی او درباره سازش ناپذیری همفکران و دوستان سابق اش را دریافت. وی که با عواقب احتمالی چنین عکس العمل سیاسی ای واقف بود با نگرانی می‌نویسد: «بعد از ملاحظه اطراف و تحقیقات در حیرت هستم که در این موقع باریک با دشمن قهار و قادر لجاجت کرده و مملکت را تا پای انقراض می‌برند. مگر یک عذرخواهی چیست و تاریخ انقراض دول دیگر را نمی‌دانند، و یا مگر مجلس و وزراء ملتفت مسئولیت نیستند که مملکت را به باد می‌دهند ولی اتفاق نمی‌کنند و استقلال ملت را فدای اغراض و ملاحظات شخصی می‌نمایند. به نام وطن و استقلال مملکت استدعا می‌کنم که این تلغراف در مجلس خوانده بشود. موقع فداکاری و اتفاق عموم مجلس و دولت است. عجله بکنید که فی التاخیر آفات.» (افشار، ۱۳۷۲: ۴۶۳).ⁱⁱⁱ

شکل‌گیری نیاز به یک «مرد قدرتمند»

از اواخر سال ۱۲۹۰ تا کودتای رضاخان در اسفند سال ۱۲۹۹ دولت مرکزی عملاً کارکرد خود را از دست داده بود. کابینه‌های مختلف به شدت بی ثبات بودند و نزاع‌های سیاسی بین مشروطه خواهان در مجلس همچنان ادامه داشت. ضعف ساختاری دولت مرکزی در مدت مجلس چهارم در سال ۱۲۹۸ شروع جنبش‌ها و شورش‌های خودمختار محلی را بدنبال داشت. دولت مرکزی به لحاظ مالی دیگر قادر به پرداخت دستمزدهای کارمندان و نیروهای نظامی‌اش نبود (بهار، جلد ۱، ۱۳۸۶: ۲۸). این نا آرامی و هرج و مرج دائمی در کشور منجر به شکل‌گیری نیاز به یک «دولت مرکزی قدرتمند» در میان بسیاری از سیاست‌مداران و ایرانیان آن زمان شد. امید این بود که توسط یک «دولت مرکزی قدرتمند» نظم، ثبات و امنیت بار دیگر برقرار گردد، چیزی که تحت حکومت مشروطه تقریباً غیر ممکن به نظر می‌رسید. ملک الشعراى بهار که یکی از اعضای فعال «دموکرات‌ها» در مجلس بود، در اشاره به این خواسته و میل اجتماعی می‌نویسد: «آن اوقات دریافتم که باید حکومت مرکزی را قدرت داد و برای حکومت، نقطه اتکا به دست آورد و مملکت را دارای مرکز ثقل کرد. آن روز دریافتیم که حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات برپا شود، صالح‌تر است و باید همواره به دولت مرکزی کمک کرد» (همان: مقدمه، ص ح).

بهار همچنین عدم توان دوراندیشی بخش عظیمی از مشروطه خواهان را مسئول ایجاد خواسته دولت مرکزی قدرتمند در این دوره می‌داند: «در این فکر من تنها نبودم، این فکر طبقه با فکر و آشنا

به وضعیت آن روز بود، همه این را می‌خواستند. چاره هم جز این نبود. ما خود به واسطه رقابت و عناد و کوتاه نظری رفقای خود موفق به ایجاد چنین حکومتی نشدیم.» (بهار، جلد ۲، ۱۳۸۶: ۱۰۱).

بنابراین ایده کودتا تنها تصمیم بی مقدمه و آنی بعضی از سیاستمداران آن دوره نبود. چنین فکری به طور تنگاتنگی با رویدادهای سیاسی و اجتماعی قبل و بعد از انقلاب مشروطه مرتبط بود. حتی برای بعضی از مشروطه خواهان یک راه حل نظامی سریع به عنوان بهترین راه حل برای رفع مشکلات تلقی می‌شد. از نظر حسین مکی، این راه حل به ذهن بسیاری از دولتمردان آن زمان رسیده بود (مکی، جلد ۱، ۱۳۷۴: ۱۴۶). به عنوان مثال مدرس به عنوان یک روحانی، سید ضیا به عنوان یک روزنامه نگار، سردار اسعد به عنوان یک رهبر قبیله، نصرت الدوله به عنوان یک شاهزاده قاجار، استاروسلسکی به عنوان یک افسر قزاق نیز درباره یک راه حل سریع نظامی سخن گفته بودند. مکی در این رابطه می‌نویسد: «آن روزها اکثر افراد ملت از اصلاح اوضاع خراب کشور نومید شده بودند، یک نومی‌دی سرد و خسته کننده ای بر دل‌های حساس تسلط یافته بود. هرج و مرج و آشفتگی بیحد و حساب و فقر خزان و ضعف روحیه ملت و احساس زبونی و عجز اداره ی کشور، قیافه کریه خود را نشان داده و اشخاص معدودی را که هنوز مغلوب حوادث و گرفتار یاس نشده بودند به چاره جویی واداشته بود. اصلاح از راه عادی و قانون ممتنع به نظر می‌رسید و افکار تند و فعال جمعا متوجه یک تحول ناگهانی و شدید بود. فکر(کودتا) در سرهای اصلاح طلب دور می‌زد و نظرها متوجه افق بود که ناگهان دستی از غیب برآید و ریشه پوسیده آن دولت ضعیف و حکومت های پوشالی عاجز را با یک ضربت قاطع برکنند و اگر اعمال خارق عادات و اعجاز آسانی انجام نمی‌دهد، اقلا امنیت را محفوظ دارد و دست تعرض راهزنان و یاغیان را از مال و جان و ناموس مردم بیگناه کوتاه نماید.» (همان: ۱۴۵-۱۴۶).

همان‌طور که اشاره شد، رضاخان به‌دلیل توانایی‌های نظامی و شخصی‌اش در مقایسه با دیگر رقبایش، قادر بود که پاسخ مناسب‌تری به نیازها و خواسته‌های اجتماعی آن زمان برای ثبات و امنیت بدهد. از شروع کودتا در اسفند ۱۲۹۹ تا انتصاب‌اش به عنوان نخست وزیر در آبان ۱۳۰۲، وی در کابینه‌های بی ثبات مختلفی به عنوان «وزیر جنگ» فعالیت کرد. در آن زمان به او لقب نظامی «سردار سپه» داده شد. در خلال یک دوره بسیار کوتاه او نیروهای مسلح ایرانی را تحت فرماندهی‌اش متحد ساخت و به این ترتیب بر منابع قدرت‌اش افزود. تنش‌ها و منازعات بین گروه‌های مختلف در مجلس چهارم نیز نقش مهمی را در ضعف کابینه‌ها و همچنین در افزایش بخت رضاخان برای قبضه کردن منابع مهم سیاسی-نظامی قدرت بازی کرد. موقعیت رضا خان به عنوان «سردار سپه»، فرمانده کل قوای نظامی، تبدیل به یکی از مهمترین موقعیت‌ها و جایگاه‌های سیاسی و اجتماعی آن روز در جامعه ی بحران زده ایران گردید (مکی، جلد ۲، ۱۳۷۴: ۳۳۶-۳۳۷).

در خلال یک دوره هفده ساله، از انقلاب مشروطه تا نخست وزیر شدن رضاخان، حدود سی حکومت بی‌ثبات تشکیل شده بود که توان ایجاد ثبات و امنیت را نداشتند (اتحادیه، ۱۳۷۵: ۲۸). رضاخان توانست در مدت بسیار کمی بر شورش‌های داخلی غلبه نموده و با افزودن بر اهمیت موقعیت و شخص خود، مخالفان محلی‌اش را یکی پس از دیگری از سر راه بردارد. جلوگیری از تجزیه کشور منجر به محبوبیت بیشتر رضاخان گردید. به عنوان مثال مخبر السلطنه هدایت با وجود تمام انتقاداتش به نحوه برخورد نیروهای قزاق در سرکوب شورش‌های داخلی می‌نویسد: «اگر تجزیه مملکت آزادی‌خواهی است بنده آزادیخواه نیستم.» (هدایت، ۱۳۸۵: ۳۱۸). تشکیل یک دولت نسبتاً کارآمد در ایران اگر چه در راستای منافع دولت بریتانیا بود که در آن زمان برای بهره برداری از منابع نفتی جنوب غرب ایران به ثبات و امنیت نسبی داخلی در ایران نیاز داشت، ولی به قدرت رسیدن رضاشاه را تنها به اراده دولت آن زمان انگلیس یا نیروی خارق‌العاده ی رضاخان دانستن، به دور از واقعیت پیچیده آن زمان است. ذهنیت غالب تئوری توطئه در ایران همواره به جستجوی عوامل و عناصر خارجی برای توضیح مشکلات داخلی می‌گردد.

تلاش برای ایجاد یک جمهوری

با انتخاب رضاخان به عنوان نخست وزیر، موقعیت او برای انحصاری کردن منابع قدرت دوباره افزایش یافت. با لغو سلطنت و اعلام جمهوری، او قصد داشت پس از غلبه‌اش بر مجلس، مانع دیگری را نیز از سر راهش بردارد و آن هم شاه قاجار بود. رضاخان خود را به عنوان رئیس جمهور یک حکومت جمهوری به مراتب قوی تر از نخست وزیری می‌دانست که تحت فرماندهی یک شاه مشروطه است (دولت آبادی، جلد ۴، ۱۳۸۷: ۱۵۸۵-۱۵۹۱). ولی در پایان، تغییر حکومت سلطنت مشروطه به یک حکومت جمهوری از جمله به دلیل سازماندهی و برنامه ریزی ضعیف حامیان رضاخان در مجلس ناکام ماند. رضاخان نیز سریع طرح جمهوریت را به دلیل بیم از تداوم اعتراضاتی که بوسیله بعضی از روحانیون فرماندهی می‌شدند که از فرایندهای مشابه سکولارسازی در ترکیه احساس تهدید می‌کردند، لغو نمود و تهران را به نشانه اعتراض و ناراحتی ترک نمود (صدر، ۱۳۸۷: ۱۴۸). این رویداد در روزنامه مشهور «شفق سرخ» تحت عنوان «پدروطن رفت» تیتراژ شده شد. در این نشریه، عزیمت رضاخان، با بازگشت «اختلاف کلمه»، «ظهور یاغیان»، «درهم شکستن اعتبارات ایران»، «اغتشاشات داخلی» و «محو شدن نقشه اصلاحات» مترادف دانسته شد: «سردار سپه پدر وطن است. سردار سپه نمونه روح مردانگی است. سردار سپه جانشین اردشیر بابکان پادشاه ایرانی است. سردار سپه نادرشاه افشار است. سردار سپه قائد توانای ملیون است. این شخص نباید برود ولو به قیمت ریختن خونهای زیادی باشد. باید برگردد زیرا ملت ایران او را دوست دارد. چشم بیست و

پنج قرن تاریخ گذشته ایران به طرف او متوجه است. او باید برگردد. این روح ملت است که نوک خامه «شفق سرخ» مراجعت او را تقاضا می‌کند. هرکس به غیر آن تصور کند خائن وطن است. چه باید کرد. امروز سردار سپه مرکز عظمت و افتخار و استقلال و امنیت ایران شده. اگر رفت همه اینها می‌رود.» (سالور، ۱۳۷۹: ۶۹۱۶).

قدم نهایی برای ایجاد یک حکومت خودکامه

ترک پایتخت توسط رضاخان بیشتر شبیه به یک بازی سیاسی بود. از آنجا که جایگزین دیگری برای او وجود نداشت (و رضاخان هم این را به خوبی می‌دانست)، اعضای سرشناس مجلس به دیدار او رفتند و وی را با افتخار و احترام کامل همراهی کرده به پایتخت برگرداندند. پس از عدم موفقیت طرح جمهوریت، رضاخان و حامیان وی به فکر تغییر سلطنت به عنوان تنها گزینه مناسب برای متمرکز کردن تمام منابع قدرت و منزلت در کشور افتادند. روحانیون این تغییر را در مقایسه با تحقق یک جمهوری بیشتر مطابق با شریعت تلقی می‌کردند و به همین دلیل مقاومت اندکی از خود نشان دادند. رضاخان و طرفدارانش نیز این بار با برنامه ریزی دقیق‌تری کار را شروع کردند (قهاری، ۲۰۰۱: ۲۰۹). اکثر اعضای مجلس و روشنفکرانی چون فروغی، داور و عارف نیز با رضاخان همدل بودند و در مقابل قانون شکنی‌های آشکار او و حامیان اش سکوت کردند.

پس از انحلال سلسله قاجار، رضا خان قادر شد تمام رقبای خود را یکی پس از دیگری از میدان به در کند. بسیاری از دوستان قدیمی و پیروان رضاخان که حامی تغییر سلطنت بودند مجبور به ترک پست هایشان شدند (هدایت، ۱۳۸۵: ۳۱۸). عده ای به قتل رسیدند، عده ای دیگر به زندان انداخته شده یا در خانه هایشان در حصر نگه داشته شدند (صدر، ۱۳۸۷: ۳۶۳-۳۸۳). در نظام سلطنت جدید علاوه بر نظامیان، دربار نیز جایگاه ویژه ای در میان سلسله مراتب سازمان یافته قدرت به دست آورد. چون دیگر وزراء مجلس تحت کنترل مستقیم وزارت دربار بودند، وزیر دربار در وزارت تازه تاسیس قادر بود در تصمیم گیری دیگر وزرا دخالت مستقیم داشته باشد (دولت آبادی، جلد ۴، ۱۳۸۷: ۱۶۴۷). عملکرد مجلس و کابینه ها نیز به اجرای دستورات شاه جدید تقلیل داده شد. از این تاریخ انتخابات به نحوی سازماندهی شد تا تنها اشخاص مطیع اجازه ورود به مجلس را داشته باشند (همان: ۱۶۴۰-۱۶۴۳). از مجلس هفتم به بعد نمایندگان مجلس مجبور بودند قبل از این که خود را نامزد نمایندگی بکنند رضایت وزارت دربار را جلب نمایند. به همین دلیل این انتخابات در ایران به «انتخابات فرمایشی» معروف شدند (همان: ۱۶۴۴-۱۶۴۷). این فرایند دموکراسی زدایی نهادی تا پایان سلطنت رضا شاه ادامه یافت.

نتیجه‌گیری

می‌توان گفت که از منظر جامعه‌شناسی فرایندی، شکل‌های پارلمانی حکومت متعلق به مراحل بعدی فرایند شکل‌گیری دولت و توسعه جامعه می‌باشند (الیاس، ۱۹۹۶: ۱۷۸). این اشکال پیچیده‌تر دولت، از جمله ارتباط بسیار تنگاتنگی با تحولات در ساختار شخصیت اعضای این جوامع دارند (الیاس، ۱۹۷۸: ۱۷۳ پاورقی). به عبارتی دیگر تحولات در سه سطح ساختار دولت، ساختار جامعه و ساختار شخصیت تحولاتی همپا هستند. جامعه ایران پس از انقلاب مشروطه، بیشتر جامعه‌ای ماقبل ملی بود که در حال طی کردن فرایند ملی شدن بود. حکومت پارلمانی وارداتی با ساختار جامعه و ساختار الگوهای رفتاری و احساسی (هابیتوس اجتماعی) اکثریت ایرانیان آن زمان همخوانی نداشت. الگوی حکومت سلسله‌مراتبی رضاخان تناسب بیشتری با ساختار جامعه و ساختار شخصیت غیر دموکراتیک بسیاری از آنان داشت. از این منظر ظهور رضا خان پاسخی بود به نیاز اجتماعی بسیاری از ایرانیان آن زمان که به دنبال ایجاد دوباره نظم و امنیت اجتماعی پس از دوره‌ای از هرج و مرج بودند. بدون چنین نیاز اجتماعی‌ای پیروزی چنین شخصیت کارزماتیک‌کی کار آسانی نبود. برای این‌که دلایل افزایش قدرت رضا خان نه تنها به عنوان شخص رضا خان، بلکه موقعیت اجتماعی ایشان به‌عنوان فرمانده نیروهای نظامی را درک کنیم، باید به بررسی تحولاتی بپردازیم که در خلال دوره نوزده ساله پس از انقلاب مشروطه، به ناکامی سلطنت مشروطه منجر شدند. با توجه به این‌که رهبران کارزماتیک تنها در بستر و متن تحولات اجتماعی خاصی ظهور می‌یابند، توضیح چرایی و چگونگی ظهور این رهبران بدون بررسی این ساختار کار بسیار مشکلی می‌باشد. همان‌گونه که به اختصار نشان داده شد عادت‌واره اجتماعی بسیاری از ایرانیان آن زمان در شکست حکومت‌های مشروطه و به قدرت رسیدن رضا خان سهم مهمی داشت. مشخصات هشتگانه «انسان‌های از نظر عادت‌واره‌ای دموکرات» ذکر شده در بالا با رفتار سیاسی بسیاری از بازیگران سیاسی آن دوره مطابقت چندانی نداشت. بدین ترتیب ساختار شخصیت اقدارگرای آن‌ها در نهایت منجر به بازتولید نظام سیاسی اجتماعی سلسله‌مراتبی سابق گردید.

از نظر تئوریک، تحولات حکومت مشروطه در ایران تا زمان به قدرت رسیدن رضا خان، می‌توانند به عنوان نمونه موردی‌ای از مسائل «ناهمزمانی توسعه» میان مراحل نهادی و عادت‌واره‌ای فرایندهای دموکراتیزه شدن جوامع مورد توجه قرار گیرند. این «توسعه ناهمزمان» می‌تواند پس از دوره کوتاهی از دموکراتیزه شدن نهادی در یک جامعه، باعث غالب شدن فرایندهای عکس آن به سمت دموکراسی زدایی نهادی بشوند (الیاس، ۲۰۰۶: پاورقی ۲۲۲).

منابع

- آبادیان، حسین (۱۳۸۵)، *بحران مشروطیت در ایران*، چاپ ۲، تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵)، *امیر کبیر و ایران*، چاپ ۹، تهران: انتشارات خوارزمی.
- آدمیت، فریدون (۱۹۸۵)، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، سوئد: کانون کتاب ایران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۷۲)، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران؛ مجلس اول و بحران آزادی*، جلد ۲، تهران: روشنگران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۶۳)، *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*، چاپ ۳، تهران: انتشارات پیام.
- آریان پور، یحیی (۱۳۵۱)، *از صبا تا نیما*، چاپ ۲، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۱)، *پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت*، تهران: انتشارات کتاب سیامک. اتحادیه، منصوره (۱۳۷۵)، *مجلس و انتخابات؛ از مشروطیت تا پایان قاجاریه*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، *موانع رشد سرمایه داری در ایران: دوره قاجاریه*، چاپ ۱، تهران: انتشارات زمینه.
- افشار، ایرج (۱۳۷۲)، *زندگی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی زاده*، چاپ ۲، تهران: انتشارات علمی.
- بهار، ملک الشعرا (۱۳۸۶)، *تاریخ احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه*، چاپ ۷، جلد ۲، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- بهار، ملک الشعرا (۱۳۸۶)، *تاریخ احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه*، چاپ ۷، جلد ۱، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- دولت آبادی، یحیی (۱۳۸۷)، *حیات یحیی*، جلد ۲، تهران: انتشارات فردوس.
- دولت آبادی، یحیی (۱۳۸۷)، *حیات یحیی*، جلد ۴، تهران: انتشارات فردوس.
- رئیس نیا، رحیم (۱۳۵۹)، *حیدر خان عموغلو: در گذار از طوفان‌ها*، بی نا: بی جا.
- سالور، قهرمان میرزا (۱۳۷۹)، روزنامه خاطرات عین السلطنه؛ روزگار پادشاهی احمدشاه قاجار، از زمزمه جمهوری تا تاج گذاری رضاشاه پهلوی، به کوشش، مسعود سالور و ایرج افشار، جلد نهم، تهران: انتشارات اساطیر.
- سعیدی سیرجانی، علی اکبر (۱۳۸۳)، *مطبوعات در عصر مشروطیت؛ مجموعه مقالات: انقلاب مشروطیت*، از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، زیر نظر احسان یارشاطر، چاپ ۲، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۴۵-۱۶۱.
- شیخ الاسلامی، جواد (۱۳۶۶)، *قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر*، تهران: کیهان.
- صدر، محسن (۱۳۸۷)، *خاطرات صدراالاشراف*، تهران: انتشارات وحید.
- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۸۰)، *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۷۹)، *دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۸۲)، «سید حسن تقی زاده: سه زندگی در یک عمر»، *ایران نامه*، سال ۲۱، شماره ۱-۲، (بهار و تابستان).
- کدی، نیکی (۱۳۸۱)، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان*، ترجمه مهدی حقیقت خواه، چاپ ۳، تهران: انتشارات ققنوس.
- فوران، جان (۱۳۸۶)، *مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، احمد تدین، چاپ ۷، تهران: موسسه خدماتی فرهنگی رسا.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۶)، *شرح زندگی من، تاریخ اداری و اجتماعی دوره مشروطیت*، تهران: نشر کتاب هرمس.
- ملکزاده، مهدی (۱۳۷۳)، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، جلد ۶ و ۷، چاپ ۴، تهران: انتشارات علمی.
- مکی، حسین (۱۳۷۴)، *تاریخ بیست ساله ایران*، چاپ ۵، جلد ۱، تهران: انتشارات علمی.
- مکی، حسین (۱۳۷۴)، *تاریخ بیست ساله ایران*، چاپ ۵، جلد ۲، تهران: انتشارات علمی.
- هدایت (مخبر السلطنه)، مهدی قلی خان (۱۳۸۵)، *خاطرات و خطرات*، چاپ ۶، تهران: انتشارات زوار.
- Alikhani, Behrouz (2012), *Institutionelle Entdemokratisierungsprozesse Zum Nachhinkeffekt des sozialen Habitus in Frankreich, Iran und Deutschland*, Wiesbaden: VS Verlag für Sozialwissenschaften 2012.
- Alikhani, Behrouz (2014), "Towards a Process-oriented Model of Democratization or De-Democratization" *Human Figurations* 3, No. 2: Online-Publication: ISSN: 2166-6644.
- Elias, Norbert (1978), *What is Sociology?*, New York: Columbia University Press.
- Elias, Norbert (1986), "Zivilisation", in: *Grundbegriffe der Soziologie*, (hg.) Bernhard Schäfers, Opladen: VS Verlag für Sozialwissenschaften: 382-387.
- Elias, Norbert (1990), *Studien über die Deutschen. Machtkämpfe und Habitusentwicklung im 19. und 20. Jahrhundert*, Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Elias, Norbert (1992), *Über den Prozess der Zivilisation. Soziogenetische und Psychogenetische Untersuchungen*, Bd. II, Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- Elias, Norbert (1996): *The Germans; Power Struggles and the Development of Habitus in the Nineteenth and Twentieth Centuries*, Cambridge: Polity Press.
- Elias, Norbert (2001), *The Society of Individuals*, New York: Continuum.
- Elias, Norbert (2004), *Was ist Soziologie?*, München: Beltz Juventa.
- Elias, Norbert (2006), "Prozesse, soziale", in: *Grundbegriffe der Soziologie*, (hg.) Bernhard Schäfers, Wiesbaden: VS Verlag für Sozialwissenschaften, 221-226.

- Elias, Norbert (2009), *The Civilizing Process, Sociogenetic and Psychogenetic Investigations*, Oxford: Blackwell Publishing.
- Gholamasad, Dawud, (1997) „Zu Demokratisierungsproblemen der islamisch geprägten Gesellschaften“, in: *Distanzierte Verstrickungen*, (hrsg.) E. Barlösius et al., Berlin: edition sigma, 357- 374.
- Gholamasad, Dawud (2001), “Zum Umbruch im nachrevolutionären Iran“. in: *Orient* 42, 617-638.
- Ghahari, Keivandokht (2001), *Nationalismus und Modernismus in Iran . Nationalismus und Modernismus in Iran in der Periode zwischen dem Zerfall der Qāğären-Dynastie und der Machtfestigung Reżā Schahs : eine Untersuchung über die intellektuellen Kreise um die Zeitschriften Kāweh, Irānšāhr und Ayandeh*, Berlin: Klaus Schwarz Verlag.

پیوست‌ها

ⁱ -چند سال بعد نیز ما شاهد استراتژی مشابه‌ای برای رفع تنش سیاسی از سوی گروهی از مشروطه خواهان هستیم. در زمان جنگ جهانی اول این گروه خواهان موضع صریح دولت ایران بر ضد روس‌ها و انگلیسی‌ها شد. اعضای این گروه دوباره در حالی خواهان این موضع بودند که می‌دانستند که دولت ایران قادر به مقابله همزمان با این دو ابرقدرت نبود. به عنوان مثال در ژانویه سال ۱۹۱۶ در روزنامه کاوه می‌خوانیم: «حتی اگر ایران باستانی عزیزمان منقرض شده و از بین برود، نباید با عزت و شرف بمیرد؟ آیا ارزش دارد که با شرم و حقارت به دست روس‌های وحشی بیفتیم؟ آیا باعث شرم برای یک حکومت اسلامی نیست که برای همیشه اسیر دشمنان دین اش بشود؟ و در نهایت، آیا سایر ملل به ما کوچکترین ترحمی خواهند کرد در صورت چنین افولی از جانب ایران؟» (Ghahari, 2001: 94)

به عقیده نویسنده این مقاله چنین الگوی رفتاری و احساسی یکی از غالب‌ترین لایه‌های عادت‌واره یا هابیتوس اجتماعی بسیاری از ایرانیان در مقابله با تنش‌ها حتی تا به امروز است. ساختار مشترک این الگوی رفتاری-احساسی فرای رنگ مذهبی، ملی‌گرایانه یا چیگرایانه آن غلبه نگاه سیاه و سفید و همه یا هیچ و عدم توان‌سازش، مصالحه و مکالمه از راه‌های مسالمت‌آمیز، مخصوصاً در شرایط بحرانی است. از این منظر نحوه مذاکره بر سر مسئله هسته‌ای در سال گذشته شاید بتواند به عنوان نشانه‌ای از شکل‌گیری و تسلط عادت‌واره اجتماعی جدیدی در ایران تعبیر شود.

ⁱⁱ -جالب است که بدانیم که گوینده این جملات چند دهه بعد نظرات آن زمان خود را نقد کرده و می‌نویسد:

«این بود آنچه را که در آن زمان طبقه تندرو و متعصب آزادیخواه و جوان فکر می‌کرد، ولی امروز که در حدود چهل سال از آن می‌گذرد و تجربه جای احساسات را گرفته و اطلاع جامع بیشتری به آنچه

در آن زمان می‌گذشت دارم تصدیق می‌کنم که زمامداران آن زمان را خائن و دشمن وطن خواندن از انصاف دور است و اکثر آنها مثل من و شما خوانندگان این تاریخ از اوضاع دل خونی داشتند و کاری از دستشان بر نمی‌آمد و شاید اگر از افکار جوانان پرشور و طبقه تندرو پیروی می‌کردند مملکت بکلی از دست می‌رفت و آن اسم و رسم دروغی ایران مستقل و خودمختار که دارای دولتی بود که رسماً زمام امور را در دست داشت باقی نمی‌ماند.» (ملکزاده، ۱۳۷۳، ۱۵۱۲).

ⁱⁱⁱ-تقی زاده یکی از شخصیت‌های بحث‌برانگیز تاریخ ایران است. پس از قتل آیت‌الله بهبهانی، رهبر «اعتدالیون» در مجلس تهدید به قتل شد. از آنجایی که رهبری «دموکرات‌ها» را بعهدده داشت وی بعنوان طراح اصلی قتل تلقی گردید. به همین دلیل مجبور به ترک مخفیانه ایران گردید. در خارج از ایران، در اروپا و آمریکا، افکار سیاسی اش به شدت دچار تغییر شده و متعادل تر و عمل‌گرایانه گردیدند. تقی زاده بعدها از عدم توانایی خود و برای یافتن راه حلی برای مصالحه با محمد علی شاه احساس ندامت کرده و از آیت‌الله بهبهانی مقتول به عنوان شخصی شجاع و با بصیرت سیاسی یاد می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۷۴). کاتوزیان زندگی سیاسی تقی زاده را به سه دوره کاملاً متفاوت از هم تقسیم می‌کند: از نظر وی اولین دوره در سنین ۳۳ تا ۳۴ سالگی در زمان تبعیدش در سال ۱۹۱۱ به پایان می‌رسد. دوره دوم زمان تبعید تا سن ۵۶ سالگی در سال ۱۹۳۴ را در بر دارد و دوره سوم از این سال تا زمان مرگش در سن ۹۲ سالگی در سال ۱۹۷۰ طول می‌کشد (کاتوزیان، ۱۳۸۲).